ما و کتب اربعه

شماره پرسش: ۲۸۰۶۹

تاریخ ارسال پرسش: ۱۳۹۹/۳/۱۶ ۰۴:۵۵:۱۳

متن پرسش

سلام علیکم: آیا وجود روایات غیر مقبول و غیر موجه که با ادله قرآنی و عقلی و سیره معصومین نمی‌خواند و تعارض جدی دارند، در کتبی مثل کتب اربعه به اعتبار این مجموعه آسیب نمی‌زند؟ چون واقعا برخی روایات با مبانی عقلی و قرآنی و سیره نمی‌خوانند ولی نقل شده و الان موجوده و خود مولف هم بیان نکرده چرا چنین روایتی رو با این اوصاف آورده در کتاب خودش؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: در نظر بگیرید که هر کدام از مؤلّفین کتب اربعه بر اساس تفسیری که از روایات داشته‌اند، آن روایت را صحیح می‌پنداشتند. و امروز نیز در نگاه به روایات آن کتب، باید از بحث هرمنوتیکیِ آن غفلت نکرد و راحت به آن نتیجه نرسید که چون با فهم امروزین ما نمی‌خواند و یا با برداشتی که ما از آن روایت داریم و عدمِ تطبیق آن با مبانیِ دینی؛ پس باید آن روایات را نفی کرد. فراموش نکنید مؤلّفین آن کتب، انسان‌های اندیشمند و آگاه به سنت دینی جامعه و تارخ خود بوده‌اند.

چند سال پیش آقای اکبر جبّاری با نوعی بی‌انصافی خواستند آن آثار را به‌کلّی نفی کنند و عرایضی در جواب ایشان شد که ذیلاً خدمتتان ارسال می‌شود. موفق باشید

آیا این خاک‌پاشیدن در چشم حقیقت نیست و خبر از فاجعه ای بزرگ نمی دهد؟

شماره سوال: ۹۶۵۷

پاسخ دکتر جباری به فتوای شما:
دکتر جباری در پستی در فیس بوک به فتوای شما اینگونه پاسخ داده اند. (به نظر می رسد حق با ایشان باشد.) عین مطلب در زیر آورده می شود:
هو
**
اهل تقلید، به هرچیزی که برسند تقلید می کنند و دایره تقلیدشان محدود به شرعیات و فروع دین نیست، بل حتی در اصول دین و تفکر و دایره تدقیق نیز، رو به تقلید می آورند.
دوستی برایم پیام داد و لینکی را معرفی کرد که در آن، برخی از مطالب مرا نزد کسی برده اند و از

ایشان «استفتاء» نموده اند. آن آقا هم با کمال «شجاعت» درباره مطالب بنده «فتوا» داده است. در ادامه بخشی از فتوای ایشان را می آورم:

.....

س: با عرض سلام: نظر شما راجع به این مطلب که اکبر جباری در صفحه ی فیسبوکش گذاشته چیست؟

استاد طاهرزاده: سلام علیکم: مشکل ما اظهار نظر غیر عالمانه است... آقای جباری این نکته را خوب می‌داند ولی به نظر بنده با مقایسه‌ی این دو کتاب می‌خواهد مأموریت خود را که بی‌ارزش‌کردن احادیث ارزشمند شیعه است به اتمام برساند... ایشان تا آن‌جا در مأموریت ناجوانمردانه‌ی خود جلو می‌رود که می‌گوید: امروز بعضی از محققین نسبت به صحت و سقم احادیث «کتب اربعه» تشکیک کرده‌اند. و فکر می‌کنم اگر از ایشان بپرسید این محققین چه کسانی هستند، مجبور است چند مستشرق صهیونیست را که در انجام مأموریت با آن‌ها مشترک است نام ببرد. می خواهند با تشکیک در کتب روایی ما اهل البیت را از صحنه خارج کنند تا حرف های خود را بر قرآن تحمیل نمایند خطر این افراد بسیار زیاد است...

.....

من این آقای طاهرزاده را نه می شناسم و نه تا کنون کتابی و مطلبی از ایشان خوانده ام. لذا در مورد شأن و مقام علمی ایشان سخنی نمی گویم و صرفاً به ذکر چند نکته در خصوص همین «فتوای» ایشان بسنده می کنم.

نخست اینکه، چنین روشی زیبنده اهل علم نیست که عده ای بیایند از ایشان در خصوص مسائل علمی استفتا کنند و ایشان هم پاسخ بدهند. این روش نزد فقیهان و جمع مقلد مناسب است. بهتر است ایشان به مراجعه کنندگان خود آداب «تحقیق» بیاموزد نه تقلید. آداب تحقیق نیز می طلبد که سائل را به منابع اصلی ارجاع دهد و با «مبانی» آشنا سازد و اجازه دهد، پرسشگر، در طی طریق تحقیق، به نتایجی که از پیش نامعلوم است، برسد.

دیگر اینکه، حتی در روش تقلیدی و مقلد پروری نیز از حدود الهی خارج نشود و رو به تشنیع نیاورد. ارتباط دادن یک بحث علمی و حدیثی به «صهیونیسم» و تشخیص «خطر زیاد» را به اهلش واگذارد که به حمدلله والمنه، بردارانه خدوم و گمنام امام زمان در این خصوص، بهتر و عالمانه تر می توانند عمل کنند!

اما بعد؛

ایشان مباحث بنده را به «غیرعالمانه» بودن متهم کرده است! ظاهراً هرچیزی که ایشان از آن بی اطلاع باشد، «غیر عالمانه» است!

اینکه بالغ بر دو سوم احادیث کتاب «اصول کافی» را ضعیف و مجعول دانسته ام، به زعم ایشان فقط

«مستشرقین صهیونیست» آن را باور دارند!
با این حساب، علامه مجلسی نیز از مستشرقین صهیونیست به شمار می رود!! چرا که نخستین کسی که در اعتبار و ارزش احادیث کتاب کافی تشکیک نموده، شخص «علامه مجلسی» است. مجلسی در کتاب «مرآت العقول» نزدیک ۷۰% روایات منقول در کتاب «کافی» را به لحاظ سندی ضعیف، مرسل و مجهول و در یک کلام فاقد اعتبار دانسته است. وی از ۱۰۱۶ روایت کتاب الحجه کافی (یعنی بخشی از کافی که روایات مربوط به نبوت و بالاخص امامت را گردآوری کرده است) تنها ۲۸۰ روایت، صحیح یا موثق یا حسن محسوب می داند و به زبان دیگر حدود ۷۳% روایات کتاب الحجه کافی به لحاظ سندی و با ضوابط علم رجال و درایه (با ارزیابی علامه مجلسی) فاقد اعتبارند.
استاد شانه چی نیز در کتاب «علم الحدیث» نظر خود را گفته و نظر تعدادی از فقهای شیعه را که همین نظر را در خصوص کتاب کافی دارند، نیز بیان کرده است.
با این حساب باید جشنی برای پیوند میان علامه مجلسی و استاد شانه چی، و کثیری از فقها و صهیونیست ها نیز برگزار نماییم!!!
.....
در هر صورت توصیه من به آقای طاهر زاده این است که، به جای متهم کردن دیگران به غیر عالمانه بودن، کمی در صدور فتوا، احتیاط در پیش گیرند. این هم برای خودشان خوب است هم برای مقلدانشان.
از خداوند برای خود عاقبت به خیری، و برای ایشان عمر با عزت و صبر آرزومندم.

- باسمه تعالی: سلام علیکم: بنده تنها قصد آن داشتم که منشأ این نوع نگرش و خطر آن را تذکر دهم و به آن جهت که این کلام، کلامی علمی نبود قصد ورود علمی به آن نداشتم ولی اکنون که ادعای علمی بودن مطلب شده بهتر می‌دانم به طور خلاصه و بدون تفصیل، با نگاه علمی به قضیه نگاه کنم تا جایگاه علمی این مطلب نیز روشن شود. نکته‌ی مهمی که در این نوشتار تذکر می‌دهم این است که قصد بنده، بررسی کلام شخص آقای جباری نیست بلکه به عنوان نمونه از یک فکر خطرناک به بررسی کلام ایشان می‌پردازم تا مشخص شود خاستگاه این نوع گفتارها از چه میزان بهره‌ی علمی برخوردار بوده و چه خطری در پس این کلمات نهفته‌است. لطفا به سیر کلام ایشان که در سوال ۹۵۶۰ مطرح شده توجه کنید. ایشان کلام خویش را به این ترتیب مطرح می‌کنند: ۱ـ بسیاری از اعتقادات شیعیان از کتاب «سلیم بن القیس» نشأت می‌گیرد. ۲ـ این کتاب توسط احمد بن هلال عبرتایی نقل شده که وی غالی و ملعون می‌باشد. ۳ـ کتاب سُلیم مجعول است و برای اثبات این مطلب به کلام شیخ مفید تمسک می‌جویند. ۴ـ کتاب «بصائر»، منبع کتاب «کافی» است ولی مرحوم کلینی در نوشتن کتاب کافی، بیش از ۱۳ هزار روایت به کتاب بصائر اضافه کرده‌است. ۵ـ بسیاری از محققین در صحت و سقم احادیث کتب اربعه تشکیک کرده‌اند بنابر این اکثر روایات کتب اربعه و به طور خاص، «کافی» ضعیف بوده و به همین خاطر این روایات را «مجعول» می‌خوانند. ۶ـ مرحوم شیخ مفید با نگاه کلامی

به روایات نگریسته و روایات را کنار گذاشته‌است.
حال به صورتی اجمالی اولا به بررسی این مقدمات می‌پردازیم و ثانیا می‌خواهیم ببینیم آیا حتی اگر این مقدمات صحیح باشد، نتیجه‌ای که گرفته‌شده‌است مرتبط به آن مقدمات هست یا نه؟
یک: گفته شده کتاب «سلیم بن قیس» توسط احمد بن هلال عبرتایی غالی ملعون نقل شده‌است. در پاسخ باید گفت: اولا: هیچ کجا ثابت نشده‌است که راوی این کتاب، «احمد بن هلال عبرتایی» باشد (جهت تحقیق بیشتر می‌توانید مراجعه کنید به «معجم رجال الحدیث» اثر مرحوم آیت‌الله خویی ج:۸ صص:۲۲۵، ۲۲۶) ثانیا: در مورد «احمد بن هلال عبرتایی»، مرحوم نجاشی که از رجالیون بنام شیعه است می‌گوید «صالح الروایه» به این معنا که روایاتش صلاحیت اخذ و عمل را داراست. البته در مقابل این کلام، مرحوم شیخ طوسی وی را «غالی» می‌نامد ولی باید توجه داشت عبارت «غالی» در نظر برخی رجالیون متعمّق موجب تضعیف راوی نمی‌گردد چرا که حتی در مواردی برخی از راویانی که مقام‌هایی مثل عصمت را برای اهل‌بیت«علیهم‌السلام» قائل می‌شده‌اند رمی به غلوّ و متهم به غالی بودن می‌گشته‌اند. (جهت تحقیق بیشتر می‌توانید مراجعه کنید به «کتاب نکاح» اثر آیت‌الله زنجانی ج:۸، ص:۲۷۷۹ و ج:۲۱، ص۶۸۳۶) علاوه بر این‌که ما این‌جا در مقام اثبات وثاقت یا عدم وثاقت وی نیستیم بلکه می‌خواهیم بگوییم حتی اگر راوی کتاب سلیم، «احمد بن هلال» باشد و وی را غالی نامیده‌باشند نمی‌توان نقل‌های او را مردود دانست و در پایان بررسی این بند بایستی مجددا تذکر داد که ما در صدد تصحیح طریق به کتاب سلیم هم نیستیم تا بخواهیم طریق‌های واقعی به این کتاب را بررسی کرده و وثاقت یا عدم وثاقت راویان آن‌ها را بررسی نماییم که این، خود بحثی مفصل و خارج از این فضاست؛ بلکه قصد آن داریم تا صحت و سقم و علمی بودن محتوای گفتار آقای اکبر جباری را بررسی نماییم.
دو: گفته شده شیخ مفید این کتاب را ضعیف می‌شمارد و می‌فرماید «عمل به اکثر این کتاب جایز نیست چون در کتاب تدلیس و تخلیط واقع شده و به همین خاطر نباید از این کتاب تقلید شود» و نتیجه می‌گیرند که این کتاب «مجعول» است. در پاسخ باید گفت نقل این کلام از مرحوم شیخ مفید و نتیجه گیری از آن، سراسر مغالطه است بنابر این لازم است این بند را به تفصیل بررسی کنم و به همین خاطر توجه کنید که اولا: اگر سخن از «عدم تقلید» به میان می‌آید و مدعی هستند که بایستی اجتهادی به این موارد نگاه کرد، بایستی ادله‌ی بی اعتبار بودن این کتاب مطرح شود نه این‌که صرفا کلامی از شخصی هر چند بزرگ نقل گردد. ثانیا: اگر نقل کلام را روشی علمی و اجتهادی می‌دانند، چرا نظریه‌هایی که در مقابل نظر مرحوم شیخ مفید قرار دارد را نقل ننموده‌اند؟ چرا کلمات بزرگانی مثل «مرحوم نعمانی» که این کتاب را از بزرگترین کتب اصول می‌داند و جمیع مطالب آن را روایات وارد شده از رسول خدا«صلی‌الله‌علیه‌وآله» و اهل بیت «علیهم‌السلام» می‌داند نقل نمی‌کنند؟ (غیبت نعمانی، صص: ۱۰۱، ۱۰۲: إن کتاب سلیم بن قیس الهلالی أصل من أکبر کتب الأصول التی رواها أهل العلم من حملة حدیث أهل البیت علیهم‌السلام و أقدمها لأن جمیع ما اشتمل علیه هذا الأصل إنما هو

عن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و أمیر المؤمنین علیه‌السلام ....) چرا کلام مرحوم شیخ حر عاملی، صاحب وسائل در فائده‌ی چهارم (ج۳۰،صص:۳۸۵، ۳۸۶) در تأیید کتاب ایشان را نقل نمی‌کنند؟ آیا این، استفاده از بی اطلاعی مخاطب نیست؟ ثالثا: شیخ مفید در مورد این کتاب فرموده «قد حصل فیه تخلیط و تدلیس فینبغی للمتدین ان یجتنب العمل بکلّ ما فیه...» (تصحیح الاعتقاد، ص: ۱۴۹) جهت فهم این عبارت بایستی توجه کرد که شیخ مفید وقتی می‌فرماید در این کتاب، خلط و تدلیس و جعل واقع شده به این معنی نیست که خود مولّف یعنی «سُلیم بن قیس» این جعل را انجام داده‌است چرا که می‌بینیم «احمد برقی» در کتاب رجالش، سلیم بن قیس را از اولیاء اصحاب امیرالمومنین «علیه‌السلام» به شمار می‌آورد (رجال برقی: ص:۴) و مرحوم خویی در موردش می‌نویسند «ثقة جلیل القدر عظیم الشأن» و حتی اگر این عبارات را نیز در مورد وی نپذیرفته و وی را در زمره‌ی ضعفاء به شمار آوریم نمی‌توان وی را جاعل حدیث نامید همان‌طور که هیچ عالم رجالی این نسبت را به او نداده‌است. بنابر این منظور مرحوم شیخ مفید آن است که در این کتاب، روایات جعلی اضافه شده‌است به این معنی که اصل کتاب، خالی از روایات مجعوله بوده و بعدا روایاتی به آن اضافه شده‌است. ولی می بینیم عبارت شیخ مفید به شکلی غیر صادقانه نقل شده‌است که مخاطب تصور می‌کند خود این کتاب از اصل و اساس،کتابی جعلی است. رابعا: در عبارت شیخ مفید، آمده «انسان متدیّن نبایستی به تمامی آن‌چه در این کتاب آمده عمل کند» در حالی که در ترجمه‌ای که از این کتاب نقل کرده‌اید، این عبارت به اشتباه ترجمه شده‌است. خامسا: عبارت شیخ مفید به صورت کامل نقل نشده‌است و این نیز خود، نوعی خیانت است. شیخ مفید در ادامه می‌فرماید: «قد حصل فیه تخلیط و تدلیس فینبغی للمتدین أن یجتنب العمل بکل ما فیه و لا یعول علی جملته و التقلید لرواته و لیفزع إلی العلماء فیما تضمنه من الأحادیث لیوقفوه علی الصحیح منها و الفاسد و الله الموفق للصواب» (تصحیح الاعتقاد، صص: ۱۴۹ و ۱۵۰). این عبارت، نشان می‌دهدکه مرحوم شیخ مفید مردم عوام و مقلدین را از مراجعه به کتاب نهی فرموده و می فرمایند نباید به این کتاب مثل کتاب فتوایی نگاه کنید و به هر آن‌چه گفته عمل کنید بلکه به علماء رجوع کنید تا روایات صحیح آن را از روایاتی که در آن جعل و اضافه شده برای شما تشخیص دهند. پس می‌بینید که به خوبی مشخص است این عبارت نشان دهنده‌ی آن است که اصل کتاب معتبر بوده‌است ولی بعدا در آن دست برده‌شده‌است ولی نویسنده‌ی آن مقاله متأسفانه با نقل بخشی از این عبارت مخاطب را به این خیال انداخته‌اند که مرحوم شیخ مفید، اصل این کتاب را کتابی بی اعتبار و موضوع می‌دانند. از همین‌جا نکته‌ای را متذکر می‌شوم و آن این است که همان‌طور که بزرگان فرموده‌اند به احتمال زیاد نسخه‌ای که در دست مرحوم نعمانی بوده‌است، نسخه‌ای خالی از اضافات و جعلیات بوده و به همین خاطر ایشان این کتاب را معتبر می‌دانند همان طور که مرحوم صاحب وسائل نیز به نبودن مطالب اشتباه در نسخه‌ای که در دست داشته‌اند تصریح می‌کنند(ج۳۰،صص:۳۸۵، ۳۸۶) ولی نسخه ای که در دست مرحوم شیخ مفید و یا ابن غضائری بوده‌است نسخه‌ی مدلّس و مخلوط بوده و به همین خاطر مردم را امر به

مراجعه به علماء می‌کنند. در مورد عظمت شأن سُلیم بن قیس و نیز اعتبار کتابش می‌توانید به بحار الانوار، تحقیق دار احیاء التراث، جلد مدخل، صص: ۱۸۸ تا ۱۹۲ مراجعه کنید

سه: گفته شده کتاب «بصائر»، منبع کتاب «کافی» است ولی مرحوم کلینی در نوشتن کتاب کافی، بیش از ۱۳ هزار روایت به کتاب بصائر اضافه کرده‌است و همین مسأله در کتب حدیثی بعدی نیز دیده می‌شود. در بررسی این سخن باید گفت اولا: بایستی فرق بین غرض از نوشتن کتاب «بصائر» و کتاب «کافی» را در نظر داشته باشیم. مرحوم صفار در کتاب بصائر قصد آن داشته که فضائل اهل بیت «علیهم‌السلام» را ذکر کند و اگر به صورت گذرا، تنها فهرست این کتاب را ببینید و یا حتی اگر به اسم این کتاب توجه کنیم که عبارت است از «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد» این مطلب روشن می‌شود؛ ولی مرحوم شیخ کلینی در کتاب کافی، از اصول اعتقادات و فروع احکام دین صحبت به میان آورده‌است. آیا در بصائر الدرجات، ابوابی مانند الطهارة، الصلاة، الزکاة، الصیام، الحج، الجهاد، المعیشة، النکاح، العقیقة، الطلاق، العتق و التدبیر و الکتابة، الصید، الذبائح، و ده ها مورد دیگری که در کتاب کافی آمده ذکر شده‌است تا بگویید چرا بعد از بصائر، کتاب‌های روایی ما حجیم‌تر شده‌اند و این را علامت جعل و زیاده بنامیم؟ آیا با اندک تأمّلی در موضوع این کتاب‌ها نمی‌فهمیم که مولّف کافی از کتاب بصائر به عنوان یکی از ده ها منبع روایِیِ خود استفاده کرده‌است و علاوه بر استفاده از آن، از ده ها کتاب دیگر نیز استفاده کرده‌است تا بتواند یک جامع روایی که مجموعه‌ای از روایات در ابواب مختلف است را جمع آوری کند؟ به نظر شما آیا بایستی تعداد روایات این دو کتاب به یک اندازه باشد؟ آیا کتابی که تنها در مورد فضل اهل بیت علیهم‌السلام است بایستی به اندازه‌ی کتابی باشد که چندین برابر آن کتاب ابواب و موضوعات دارد؟ ثانیا: بایستی تفاوت بین جوامع روایی را با کتب حدیثی خاص دانست. محدّثین و مولفین کتب حدیثی پس از آن‌که دیدند کتب روایی پراکنده با موضوعات مختلف نوشته شده‌است در صدد برآمدند تا این کتاب‌ها را در کنار هم گذارند و مجموعه‌ای از روایات را با ابواب مختلف در کنار همدیگر جمع آوری کنند. بنابر این زیاد شدن تعداد اوراق کتاب‌های بعدی کاملا طبیعی است ولی با اندک تحقیقی مشخص می‌شود که تمامی روایاتی که در مجامع بعدی موجود است عینا در کتب قبلی موجود بوده‌است. به عنوان مثال اگر به کتاب شریف «بحار الانوار» مراجعه کنید می‌بینید که در ابتدای هر حدیثی، منبع آن را معرفی می‌کند به این شکل که می‌بینید در یک باب مثلا از ده منبع با ذکر آن منبع روایت را نقل می‌کند که همین روایت را در اصل کتاب نیز می‌توانید بیابید و در حقیقت روایتی اضافه نشده‌است بلکه مجموعه‌ی روایاتی که به صورت پراکنده در کتب قبلی بوده در کنار همدیگر قرار داده شود.

چهار: گفته شده: بسیاری از محققین در صحت و سقم احادیث کتب اربعه تشکیک کرده‌اند بنابر این اکثر روایات کتب اربعه و به طور خاص، «کافی» ضعیف بوده و به همین خاطر این روایات را «مجعول» می‌خوانند. در پاسخ بایستی گفت: اولا: منظور از تشکیک بزرگان در صحت و سقم روایات چیست؟ احتمال اول این است که منظور آن باشد که برخی از این روایات جعلی است. یعنی می‌دانیم

که راوی قصد داشته این روایت را در میان روایاتِ ما اضافه کند تا بتواند مسیر کلمات اهل بیت «علیهم‌السلام» را منحرف نماید. احتمال دوم این است که منظور آن باشد که ـاز آن جهت که تنها به روایتی می‌توان فتوا داد که اطمینان به صدور آن روایت از معصوم داشته‌باشیم، پس‌ـ هر چند فلان روایت، جعلی نیست ولی از آن جهت که علم به وثاقت راویِ آن روایت نداریم و خود راوی و یا حالات آن برای ما مجهول است، پس اطمینان به صدور آن روایت از معصوم به دست نمی‌آوریم و به همین خاطر روایت را کنار می‌گذاریم. در احتمال اول علم به یک دسیسه و تحریف در میان است ولی در احتمال دوم، به خاطر عدم علم به صدور روایت، آن را کنار می‌گذاریم و در حقیقت مسأله آن است که ما راوی را نمی‌شناسیم نه این‌که بدانیم وی جاعل است. آری از عبارتی که در متن آمده‌است احتمال اول به ذهن خواننده می‌آید و نویسنده مخاطب را به این تصور می‌اندازد که کتاب کافی و دیگر کتب اربعه، کتاب‌هایی مجعول هستند؛ ولی آیا این ادعا، ادعای درستی است؟ آیا یک محقق را می‌توانید نام ببرید که کتاب کافی و یا دیگر کتب اربعه را کتبی مجعول بنامد؟ آیا اگر فلان محقق گفت برخی از راویان کتب اربعه «مجهول» هستند و یا برخی از روایات این کتب «مرسل»، «مرفوع» و یا «ضعیف» است به این معنی است که آن روایات جعل شده‌اند؟ کافی است کسی اندک صفحاتی از کتب علم درایه را تورّقی کوتاه کند تا فرق معنایی این الفاظ را بفهمیم. چگونه باید «مرسل» و یا «مرفوع» را با «مجعول» یکی دانست و با جرأت تمام مرحوم شیخ کلینی مولّف کتاب کافی را «جاعل» دانست؟ در این‌جا لازم می‌دانم عباراتی از بزرگان در توصیف کتاب کافی را ذکر کنم. شیخ مفید، در باره‌ی کافی می‌فرماید: «الکافی هو من أجلّ کتب الشیعة و أکثرها فائدة» یعنی «کتاب کافی از پر جلالت ترین کتاب‌های شیعی و پر فایده ترین آن‌هاست». علامه مجلسی در مورد آن می‌فرماید: «أضبط الأصول و أجمعها و أحسن مؤلفات الفرقة الناجیة و أعظمها» یعنی «کتاب کافی منظبط ترین کتب پایه و جامع ترین آن‌هاست و بهترین تإلیف شیعه و پر منفعت ترین آن‌هاست». البته بزرگان دیگری همچون شهید اول و شهید ثانی و فیض کاشانی کلماتی در بیان اهمیت و جایگاه «کافی» فرموده‌اند که به خاطر این‌که نویسنده در نوشته‌ی خود جایگاه رفیعی برای شیخ مفید قائل شده‌بود و نیز به نظریه ای از مرحوم علامه مجلسی استشهاد کرده بود ـ که نشان می‌دادکلمات این بزرگان را ارج می‌نهند ـ به ذکر توصیف این دو عالم در مورد کتاب کافی بسنده می‌کنم. همچنین شایان ذکر است ملا صدرا، صاحب معالم و علامه مجلسی که از علمای بزرگ و فهیم شیعی بوده‌اند بر آن کتاب شرح زده‌اند که نشان دهنده‌ی معتبر دانستن آن کتاب شریف در نظر این بزرگان است. بنابر این ممکن است این بزرگان در نظر رجالی خود، برخی از روایات کافی را قابل استناد ندانند ولی این به معنای مجعول دانستن آن‌ها نیست.

در این جا توجه به این مسأله لازم است که آیا مجعول خواندن کتاب شریف «کافی» همان حرفی نیست که شبکه‌های ضد شیعی (مانند کلمه و وصال و مانند آن) در صدد مطرح کردن آن هستند؟ آیا فکر نمی‌کنید که این سخن‌ها دانسته یا ندانسته قطعه‌ای از آن پازل باشد؟ اساسا آیا با ذکر چند

حدیث مرسل و یا مرفوع شخص جاعل می‌شود؟ چگونه با جرأت تمام بگوییم وقتی مرحوم علامه مجلسی برخی روایات کافی را مرسل می‌داند بگوییم که وی، مولف کافی را «جاعل حدیث» می‌خواند؟ اگر این‌چنین است چرا ایشان با وصف غیر بدیل از کافی یاد می‌کنند؟ چرا خود علامه مجلسی بارها در کتاب شریف بحار الانوار از کافی نقل روایت می‌کنند؟ اگر این کتاب را جعلی می‌دانستند این‌چنین عمل می‌کردند؟ اگر بگوییم «مرسل» و یا «مرفوع» دانستن یک روایت و یا «مجهول» دانستن راوی یک روایت به معنای «مجعول» دانستن آن روایت و «جعلی» خواندن آن کتاب باشد، بدون شک روزی دیگر خواهند گفت «از آن روی که مرحوم مجلسی احادیث مرفوعه ذکر می‌کنند ایشان نیز از جاعلان روایت هستند». آیا سر نخ‌هایی از خط بی اعتبار ساختن مجامع روایی نمی‌یابید؟

پس از آن‌که مقدماتی برای بی اعتبار نامیدن و مجعول خواندن کافی ذکر شده نقد شد و روشن شد تماما مغلطه و نا صحیح است بایستی نکته‌ی مهمی را در روند این استدلال تذکر دهم و آن این‌که حتی اگر تمامی این مقدمات صحیح بود، ربطش به مجعول بودن کافی چیست؟ این که بگوییم راوی کتاب سلیم بن قیس غالی است و بعدا بگوییم خود کتاب سلیم بن قیس نیز جعلی است و ناگهان بدون ربطی سراغ کتاب بصائر برویم و بگوییم این کتاب، منبع کتاب کافی است و نتیجه بگیریم در کتب اربعه و به طور خاص در کافی احادیثی جعل شده‌است؟؟؟؟ و سپس بگوییم بر اعتقادات شیعه باید گریست؟ آیا این انصاف است؟

در آخر این سوال برای من مانده و نمی‌دانم موضوعات علمی را با ادبیات ژورنالیستی، مطرح‌کردن چه نتیجه‌ای برای مخاطب دارد؟! و چرا اگر کسی سؤالی را جواب داد از نظر آقایان یک نوع فتوادادن تلقی می شود و به صورت طعنه‌آمیز با موضوع برخورد می‌گردد و خیلی راحت بنده را اهل فتوا ومخاطبانم را اهل تقلید بدانند؟! جالب است که می‌فرمایند یک نوشته از بنده نخوانده‌اند و بعد این‌چنین بنده را اهل فتوا و مخاطبان بنده را اهل تقلید می‌دانند، در حالی‌که همه‌ی تلاش بنده در نوشته‌ها آن است که عقل عزیزان را مخاطب قرار دهم. به هر حال گویا موضوع دارد گم می‌شود؛ بحث بر سر نقد احادیث و مرسل‌بودن بعضی از احادیث نیست، بحث در نوشته‌ی آقای اکبر جباری است که در سؤال شماره‌ی ۹۵۶۰ مطرح است. تصور بنده آن است که خواسته یا نا خواسته در این نوشته نقد احادیث در میان نیست، بلکه مأموریت بی‌اعتبارکردن همه‌ی کتب روایی شیعه در میان است حتی کتب اربعه، تازه با این ادبیات که آقای اکبر جباری می گویند: «امروزه به وضوح بسیاری از محققین نسبت به صحت و سقم احادیث "کتب اربعه" تشکیک کرده اند»؛ بدون آن‌که بگویند این محققین چه کسانی هستند. آیا این بی‌اعتبارکردن مجامع روایی شیعه نیست؟ ایشان بدانند یا ندانند این دیگر یک بحث علمی نیست بلکه القاء شبهه است برای سست‌کردن اعتقاد جوانان ما نسبت به روایات عظیم‌القدری که از طریق امامان معصوم «علیهم‌السلام» به ما رسیده و این‌جا است که خوش‌بینی عین غفلت از توطئه‌ای است که در پشت این حرکت‌ها پنهان است. از این عجیب‌تر القائی است که آقای جباری در مخاطب خود ایجاد می‌کنند که در طول تاریخ بعد از اهل‌البیت «علیهم‌السلام»

به تعداد احادیث اضافه شده است و با عدم آگاهی از اطلاعات مخاطبان خود این‌طور می‌نویسند: «با کمال تعجب شاهد افزایش احادیث نسبت به منابع نخستین هستیم برای مثال کتاب «بصائرالدرجات» که قبل از کتاب کافی توسط کلینی نگاشته شده مشتمل ۱۸۸۱ حدیث می باشد ولی کتاب کافی که بعد از آن نوشته شده بالغ بر ۱۵ هزار حدیث است و هرچه به این سو می آییم، حجم کتب حدیثی بیشتر و بیشتر می‌شود و هیچ کس هم متعرض این نکته نمی‌شود که چرا هرچه از دوره غیبت معصوم می‌گذرد، تعداد احادیث بیشتر می‌شود». بنده از این جمله توطئه‌ی ناجوانمرانه‌ای شبیه کار کسروی را استشمام می‌کنم زیرا مخاطب به طور طبیعی این‌طور می‌فهمد که ما بعد از معصوم توسط غیر معصوم در این مورد خاص بیش از ۱۳ هزار حدیث را از طریق مرحوم کلینی وارد کتب روایات خود کرده‌ایم، در حالی‌که همان‌طور که عرض کردم کتاب «بصائرالدرجات» در خصوص فضائل آل محمد «علیهم‌السلام» است، ولی کتاب شریف کافی در تمام موضوعات فقهی، اخلاقی و عقیدتی با وسعتی بسیار گسترده احادیث را جمع‌آوری کرده است. در هر حال این‌جا است که انسان احساس می‌کند مأموریتی جهت خدشه‌دارکردنِ کلّ منابع حدیثی شیعه در میان است! وگرنه اگر به روش عالمان دین بحث از سلسله‌ی حدیث و یا محتوای احادیث در میان باشد نه‌تنها کار پسندیده بلکه روش عالمانه‌ای است که جهت بررسی متن متون مقدس در همه‌ی ادیان جاری است. امید است شما از این به بعد با هوشیاری، این نوع اعمال را رصد و نیز امیدوارم آقای جباری نیز متنبه شوند و بفهمند نباید تیشه به ریشه‌ها زد. ای کاش آقای جباری می‌فرمودند آن کاربر که آن نوشته را به سایت لب المیزان فرستاده اند درست منتقل نکرده تا بحث «سالبه به انتفاء موضوع» می‌شد! ولی چنین نکردند. بنابراین دیگر رجوع به منبع اصلی جهت فهم کلام ایشان چه معنایی دارد؟ ایشان به گفته‌ی خودشان هیچ نوشته‌ای از بنده ندیده اند، ولی سراسر نوشته‌شان صحبت از فضای تقلید و فتوا می‌کنند. سخن بنده با ایشان این است: این فرهنگ یهود صهیونیسم است که سعی دارد متون مقدس را بی‌اعتبار کند. آیا حیف نیست جوانان این مرز و بوم از روایاتی که حقیقتاً بعضی از آن‌ها راه صعود انسان‌ها را به اعلی علیین می‌گشاید محروم کنیم؟ آیا آقای جباری متوجه لوازم کار خود هستند؟ آیا ایشان فرصت کرده‌اند در کتب روایی تدبّر کنند؟ تا معلوم شود ما به اندازه‌ای که با تدبّر و تعقل در روایات خود ورود پیدا کنیم به همان اندازه متوجه رهنمودهای فوق‌العاده و همه‌جانبه‌ی امامان معصوم «علیهم‌السلام» می‌شویم. آیت‌الله مشکینی «رحمة‌الله‌علیه» می‌فرمودند: ما بعضاً با روایتی برخورد می‌کردیم که از نظر محتوا در نسبت آن به امامان معصوم شک می کردیم، ولی وقتی آن را با علامه طباطبایی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در میان می‌گذاردیم آنچنان عمق آن را بر ما می‌گشودند که شگفت‌زده می‌شدیم. ای کاش آقای جباری مخاطبان خود را به تدبّر در روایات دعوت می‌کردند. آیا قرآن نظر ما را متوجه ذی‌القربی و اهل‌البیت «علیهم‌السلام» کرده‌اند یا نه؟ آیا برای نظر به آن‌ها راهی جز نظر به روایاتشان می‌ماند؟ آقای محمدرضا حکیمی می‌فرمودند که: «مرحوم دکتر علی شریعتی وقتی از زندان آزاد شد مستقیما به خانه‌ی ما آمد و پس از صحبت مختصری کتاب «بحارالأنوار» مجلسی که در

دسترس بود را برگرفت و شروع کرد به خواندن، و آن‌چنان محو آن شد که ما را و حضور خود را در خانه‌ی ما فراموش کرد. بنده خوابیدم، وقتی برای نماز صبح بیدار شدم دیدم هنوز دکتر شریعتی مشغول مطالعه‌ی بحار است و پس از نماز و صبحانه من سر کار رفتم، عصر که برگشتم دیدم چشمان مرحوم شریعتی همچون کاسه‌ای از خون شده است و هنوز مشغول مطالعه‌ی بحار است و به من گفت من نسبت به مرحوم مجلسی و بحارالأنوار او جفا کردم و تو از طرف من وصیٌّ من هستی که در تمام کتاب‌های من این خطا را رفع کنی.» آری چه کسی باعث شد که شریعتی‌ها در ابتدای امر چنین ذهنیتی نسبت به روایات عظیم‌القدر شیعه پیدا کنند؟ جز جریان روشنفکری که تحت تأثیر برنامه‌های یهود صهیونیسم و فراماسونر چنین شبهاتی را القاء کرده بودند؟ بنابراین دشمنی ما با شخص نیست، دشمنی با دشمن تعالی انسانیت است و حساسیتی که شما ملاحظه می‌کنید نسبت به نوشته‌ی آقای جباری نشان می‌دهید اولاً: به جهت آن است که اگر آقای جباری متوجه لوازم گفتارشان نیستند برایشان روشن شود که قضیه از چه قرار است و ثانیاً: کاربران عزیز بدانند حال که دشمن به‌خوبی متوجه عظمت شیعه شده است و این عظمت در اتحاد بین ثقلین یعنی قرآن و اهل بیت ظهور کرده است، همه‌ی تلاش خود را بر این صرف می‌کند که حاصل کار اهل‌البیت «علیهم‌السلام» را که در کتب روایی ما ثبت است بی‌اعتبار نمایند و از این‌جهت است که جای مسامحه نمی‌ماند زیرا بحث علمی در میان نیست، بحث خاک‌پاشیدن در چشم حقیقت است. موفق باشید